



سلام کلاس اولی ها

آزادی زیباست

۷

چاپ پانزدهم

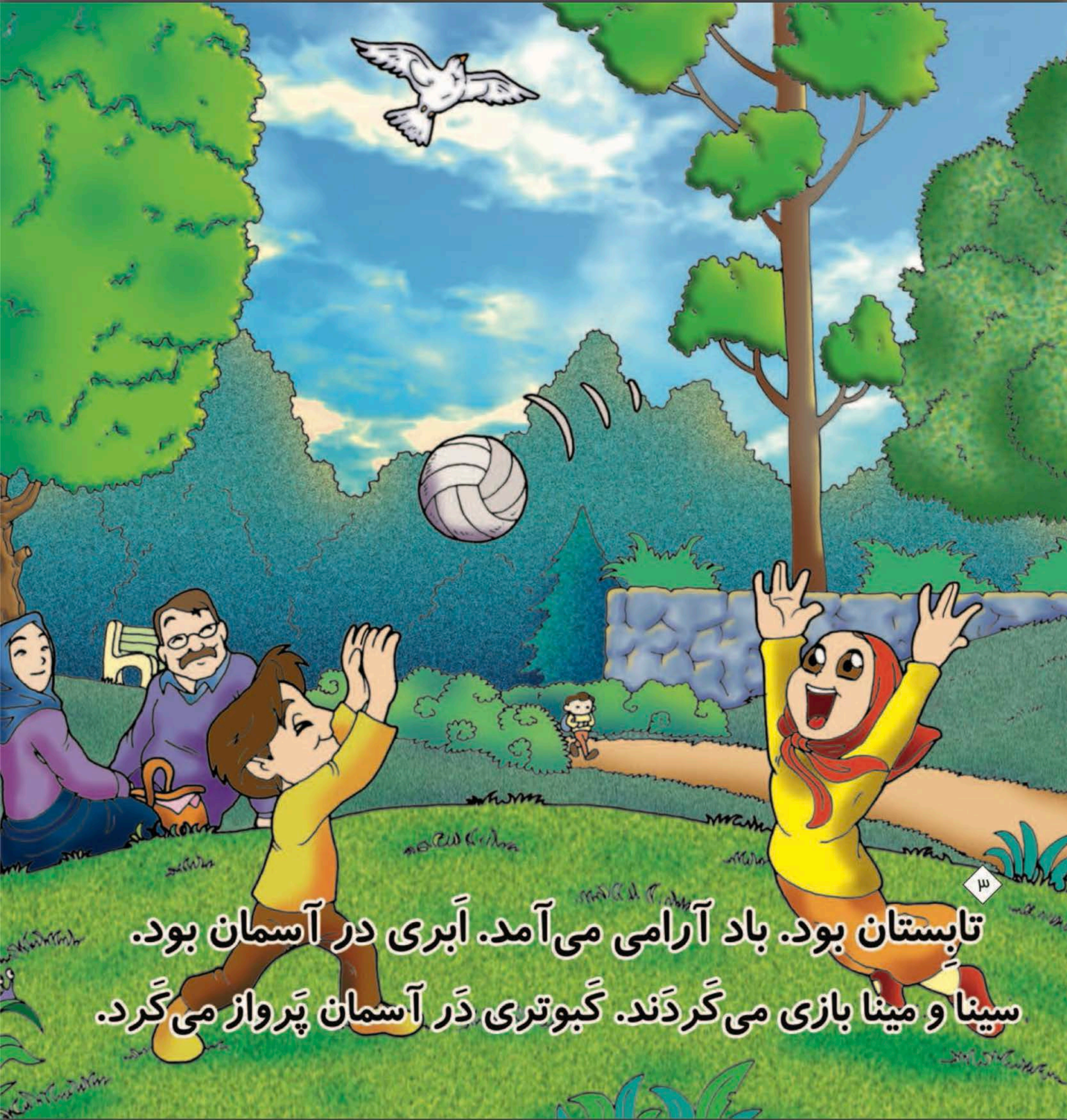


داریوش صادقی - مریم ماستری

به نام خدای خوب

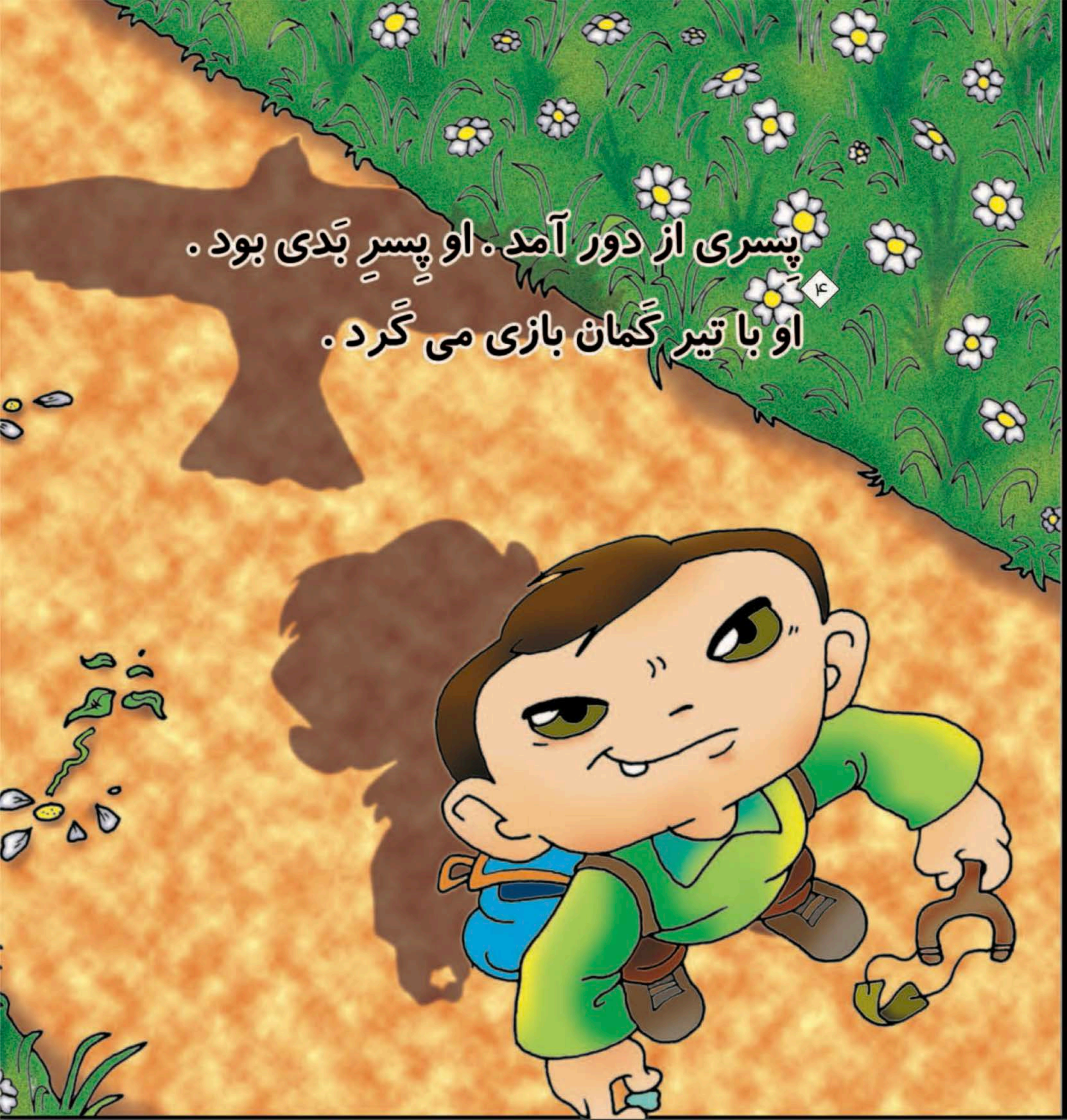
آزادی زیباست





تابستان بود. باد آرامی می آمد. آبری در آسمان بود.
سینا و مینا بازی می کردند. گبوتری در آسمان پرواز می کرد.

پسری از دور آمد . او پسرِ بدی بود .
او با تیر گمان بازی می کرد .

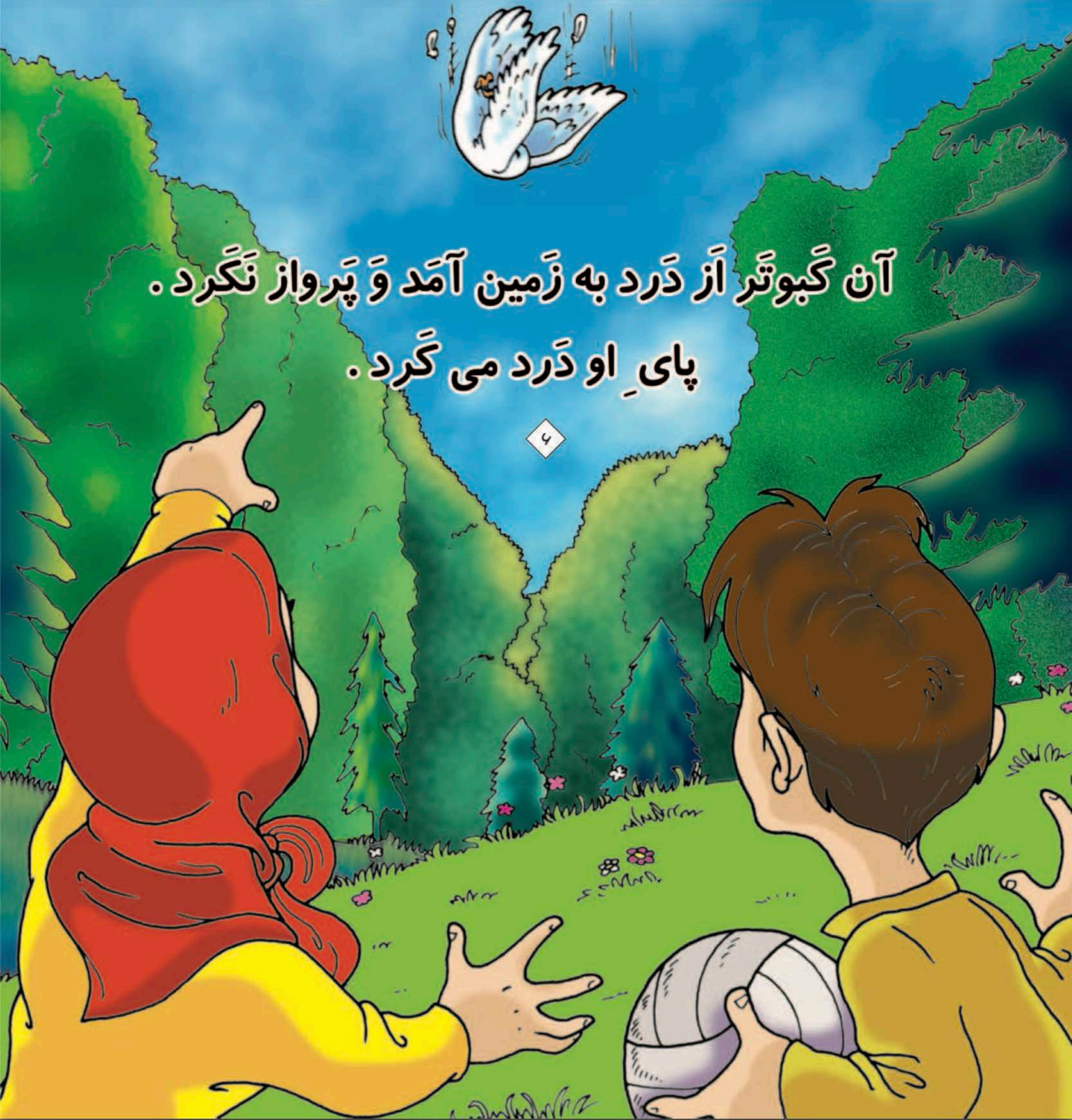


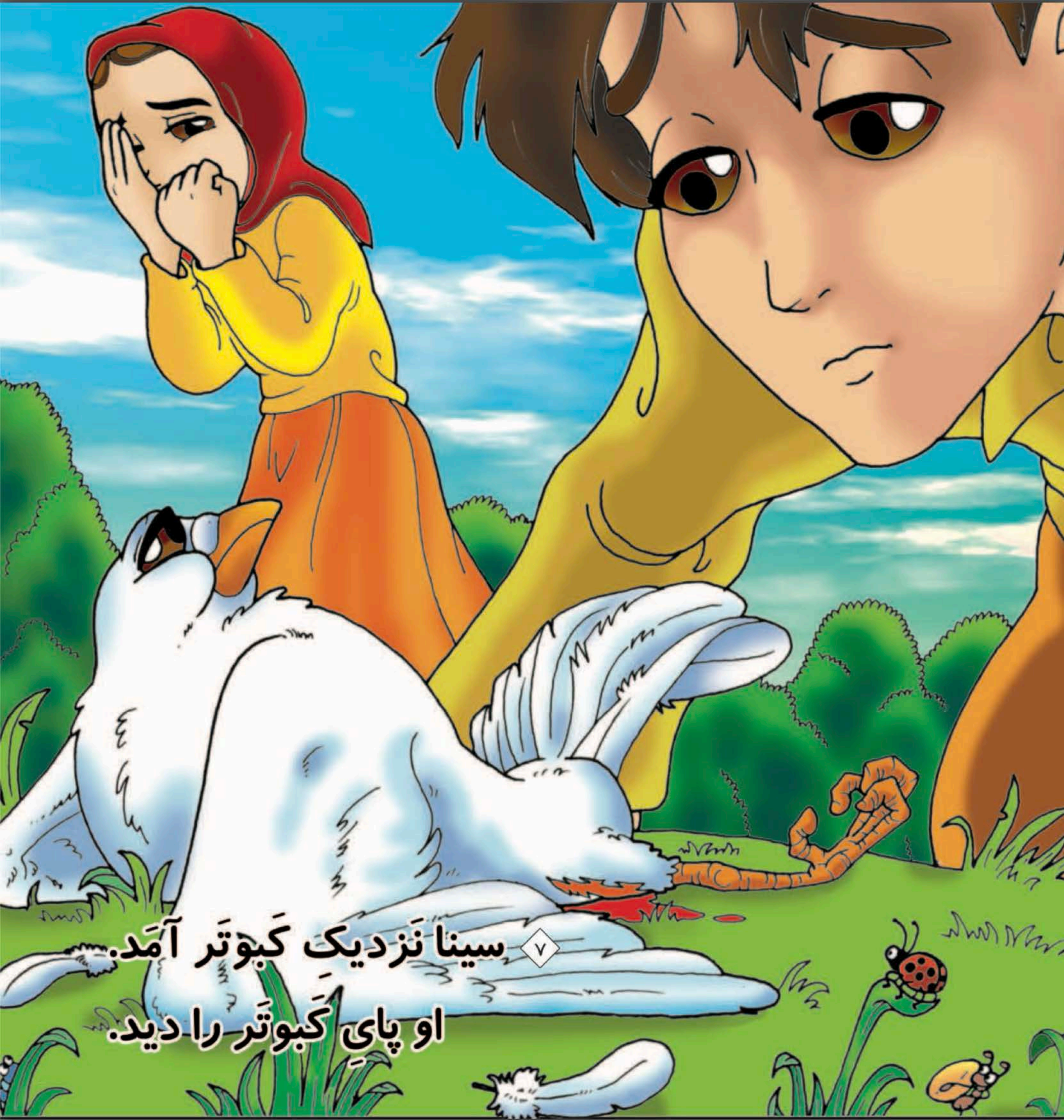


آن پسر با تیر گمان گبوتر را زد. ♦

آن گبوتر از دَرَد به زَمین آمَد و پرواز نَگَرَد.
پایِ او دَرَد می گَرَد.

۶





سینا نزدیکِ گبوتر آمد.
او پایِ گبوتر را دید.



او به گبوتر کُمک کرد.

سینا با باند و دارو پای گبوتر را بست.



سینا گبوتر را گمک گرد تا بتواند پرواز کند.

۹



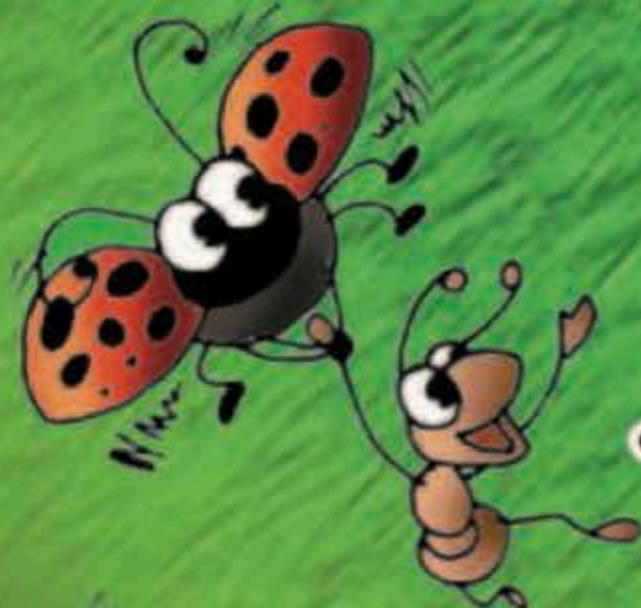
آن روز آسمان آبی بود .

سینا گَبوتَر را آزاد کرد تا پرواز کند .



گَبُوْتَر پَر باز گَرَد و به سَوی آسَمَان پَرید .

۱۱



گَبُوْتَر پَر واز را دوست دَارَد .



پَرِواز بَرای گَیوَتَر آزادی است .

آزادی زیباست .